


حجاب، قدرت سیاسی و تجربه‌ی کشف حجاب

چهارشنبه ۵ خرداد ۱۳۸۹ - ۲۶ می ۲۰۱۰ 

گفت‌وگو با فریبا داودی مهاجر، فعال حقوق زنان درباره‌ی مسئله‌ی حجاب
پانته‌آ بهرامی

فریبا داودی مهاجر، از فعالین حقوق زنان براین باور است که رابطه‌ی مستقیمی بین حفظ حجاب و اعمال قدرت سیاسی در ایران وجود دارد: «همیشه حکومت از کنترل حجاب زنان، در واقع برای نشان دادن میزان قدرت خودش به جامعه استفاده کرده است. در واقع به بهانه‌ی حفظ حجاب، خیابان‌ها، کوچه‌ها و همه‌ی نهادهای مختلف اجتماعی را پلیسی و چهره‌ی شهر را امنیتی کرده و همه‌ی شهر را تحت کنترل بازرسی خود قرار داده است.

بن مایه‌ی این نوشته بر پایه‌ی پیوند بین حجاب و اعمال قدرت سیاسی در ایران قرار دارد. بهانه‌ی اول: حراست دانشگاه تهران از اجباری شدن مقنعه در این دانشگاه خبر داده و اعلام کرده از این پس از ورود دانشجویان بدحجاب دختر و پسر جلوگیری می‌شود. کارشناسان بر این باورند که طرح فعلی، قدمی دیگر در مسیر کنترل فضاهای عمومی است. این بار اما کنترل تنها شامل زنان نمی‌شود.

بهانه‌ی دوم: طرح عفاف و حجاب، در دوران دولت خاتمی در سال ۸۲ به تصویب شورای عالی انقلاب رسید، ولی اجرای آن مسکوت ماند. تا آن که در نخستین سال دولت محمود احمدی‌نژاد، یعنی دولت نهم، تصویب و قابل اجرا شد. تمرکز این طرح بر مسئله‌ی حجاب زنان براساس موازین اسلامی بود. مریم مجتهدزاده، رئیس کمیسیون مرکز امور زنان و خانواده‌ی ریاست جمهوری اعلام کرده اگر کار فرهنگی در گسترش حجاب نتیجه ندهد، ممکن است مسئولان مجبور به استفاده از زور شوند. استفاده از زور به این معنی است که محیط می‌تواند پلیسی شود.

به عبارتی باید‌ها و نباید‌ها، قضاوت‌ها و ارزش‌گذاری‌ها به نام حفظ حجاب، از همان ابتدای انقلاب چترش را پهن کرد و به تدریج آن را به شکل یک فرهنگ و یک رویه در زمان‌های مختلف ایجاد کرد. به گمان من با نام حجاب شروع به محدود کردن آزادی‌های عمومی جامعه کرد. کنترل

حجاب یک ترفند است تا همیشه جامعه در کنترل نهادهای کنترل‌کننده باشد. حجاب تبدیل میشود به امری حیثیتی و ناموسی برای حکومت، که آیا فردی وفادار به نظام هست یا نیست. مسئله‌ی حجاب شخصی تبدیل میشود به موضوعی سیاسی که در قدرت و انحصار مردانی است که در قدرت حضور دارند.»

حجاب، پله‌ی ترقی!

برخی فعالین حقوق زنان براین باورند که حکومت از طریق کنترل حجاب، به حوزه‌ی کنترل در بدن، فکر و سکسوالیته نیز وارد شده. حکومت برای اعمال این کنترل، دست به مکانیسم‌های مختلفی برای پیشبرد سیاست خود می‌زند. سیاست تشویق حجاب برتر، یعنی مثلاً چادر یا مقعنه، در قبال دادن مزایای شغلی، تحصیلی و غیره.

فریبا داودی مهاجر، روزنامه‌نگار در این زمینه معتقد است: «حکومت از طریق کنترل حجاب به یک سیستم مهارکننده‌ی فکر، عمل و هویت وارد شد و ممنوعیت‌ها، تابوها و تفاسیر جدید ایجاد کرد. حکومت اسلامی می‌آید و برای حفظ حجاب مزایای مختلفی را می‌دهد. شما وقتی که می‌خواهید استخدام شوید در یک اداره‌ی دولتی، حتماً باید از گزینش‌هایی رد شوید. آن گزینش‌ها چادر و حجاب شما است، روسری و مانتو شما است. حتی باور کنید که رنگی که برای مقعنه‌تان استفاده می‌کنید، همه‌ی این‌ها تعیین می‌کند که آیا شما می‌توانید معلم بشوید؟ آیا شما می‌توانید در یک اداره دولتی شاغل شوید؟ در واقع رواج یک اعمال قدرت است که از خانه شروع می‌شود تا به اجتماع در شکل‌های مختلف نیز می‌رسد.

حالا در دانشگاه یک‌جور است، در گرفتن پست‌های مختلف سیاسی- اجتماعی جور دیگری. من آدم‌های زیادی را دیده‌ام که واقعاً معتقد به حجاب نبوده‌اند، حتی مردان، اما برای این که بتوانند پستی را در جاهای مختلف داشته باشند، حتی در شهرداری، خانواده‌شان را موظف کرده‌اند به این که حجاب را رعایت کنند. کسانی که در ایران زندگی می‌کنند، می‌دانند که واقعاً برای رشد، ارتقا، داشتن کار خوب و همه‌ی این‌ها، چه قدر میزان حجاب می‌تواند عنصری کلیدی باشد.

بانیان طرح امنیت اجتماعی در واقع به اسم ارتقای عفت عمومی می‌خواهند که بر ذهنیت جامعه و رفتارهای عمومی مردم حضور دائمی داشته باشند. یعنی مرتب، هر سه ماه چهارماه، با طرح این موضوع به مردم می‌گویند که ما هستیم و همه‌جا هم هستیم. یعنی این نظام با

روابط و قدرتی که برآن حاکم است و کاملاً مستبدانه، از بالا و پدرسالارانه است، به آنها مدام تذکر دهد و یادآوری کند که ما حضور داریم. همین هم هست که می‌بینید روندش دائمی نیست. سه‌ماه یا یک‌ماه هستند، چهارماه نیستند. برای این که نظام نمی‌خواهد حتی یک‌سره به این جریان فشار دائمی عادت کنید، تا مبادا علیه آن عصیان کنید. این نظام می‌خواهد تو را امیدوار کند که خب حالا سه‌ماه آرام شد، یا یک‌ماه شلوغ می‌شود و دوباره سه‌ماه دیگر آرام می‌شود.»

نفی حجاب اجباری

فریبا داودی مهاجر، اگرچه در خانواده‌ای غیر مذهبی به دنیا آمده، اما در نوجوانی و در اوایل انقلاب به اختیار حجاب را برگزید. او در روند سه دهه‌ی اخیر پس از انقلاب ۵۷، حجاب اجباری را یکی از نمودهای سرکوب و تحقیر می‌شمارد و به همین دلیل، برداشتن حجاب را نوعی فریاد علیه این تحقیر و سرکوب می‌داند. او نه تنها در تئوری، بلکه در عمل به برداشتن حجاب همت گماشت.

وی از تجربه‌ی سخن می‌گوید که نوعی تابو شکنی محسوب می‌گردد: «من حجاب را در یک روایت کاملاً ساده و با صداقت کامل پذیرفتم. البته تصور می‌کردم که حجاب برای زن و جامعه مصونیت ایجاد می‌کند و نگاه ابزاری به او را کم می‌کند. فکر می‌کنم کسانی که به این صورت حجاب را پذیرفتند و زیر این پروسه رفتند، از صداقت و حسن نیت آنها به نوعی سوء استفاده شد. حکومت این کار را نه با یک زن، بلکه به نوعی با هزاران هزار زن و به انواع مختلف انجام داد. یعنی یک‌دفعه به یک گفتمان غالب تبدیل شد که: داشتن حجاب یعنی این که غربزده نیستی.

من فکر می‌کنم حتی آن‌هایی که به دلیل اعتقادات دینی حجاب دارند، باید حساب خودشان را از حجاب اجباری که حکومت رایج کرده است جدا کنند. دقیقاً بهترین روز این جدا کردن را شما در تظاهرات جنبش سبز می‌بینید که همه‌ی زنان، چادری، مانتویی کامل و بی‌حجاب، در کنارهم قرار می‌گیرند برای دستیابی به آزادی و حقوق بشر و حقوق انسانی. آن‌هایی که چادری و با حجاب بیشترند، با این روش حساب خودشان را از آن پوشش اجباری جدا می‌کنند. یعنی می‌گویند مثلاً ما می‌توانیم باحجاب باشیم، اما با حکومت نیستیم.

واقعیت این است. زمانی که من آرام آرام فهمیدم این حجاب، که گفتم در چهارده سالگی خودم انتخاب کرده بودم، باعث جدایی من از بقیه‌ی

زنان جامعه می‌شود و از آن برای سرکوب و اعمال ظلم و قدرت استفاده می‌شود، به آن شک کردم؛ به‌خصوص به حجاب اجباری شک کردم. در واقع به نوعی دیگر نمی‌خواستم یکی از نشانه‌های این سرکوب را با خودم حمل کنم. سرکوب در خانه، اجتماع، سیاست و همه‌جا. وقتی که اجباری شد، حتی تحقیر و فروپاشی اخلاقی را در جامعه با خودش همراه کرد.

این وضعیتی است که ما امروز در ایران شاهدش هستیم. من واقعاً معتقدم که جنایت رژیم در زندان و شکنجه و اعدام خلاصه نمی‌شود. رژیم در واقع فاقد مشروعیت است، چون از اعتماد مردم و صداقت آن‌ها در جریان یک انقلاب سوء استفاده کرد. در واقع ارزش‌های مردم را به بازی قدرت گرفت و به آن‌ها رنگ و لعاب مذهب و ضدامپریالیسم داد. من فکر می‌کنم این حکومت مشروعیت ندارد، چون شادی و زندگی و عشق و امید این مردم را به بازی گرفته است.

اگر شما امروز مردم را در خیابان‌ها می‌بینید، به این دلیل است که دنبال آن منزلت، آن شادی، آن عشق، آن امید و آن احترام از دست رفته‌اند. شما ببینید، این جوانی که امروز شاعر، نویسنده یا خواننده و موسیقیدان است، واقعاً نباید برای این که بتواند شعر بگوید، داستان بنویسد، آواز بخواند و آهنگ بزند، سنگ در دستش بگیرد، باتوم بخورد و کشته شود. در واقع برداشتن این حجاب یک فریاد است، یک فریاد اعتراض. برای این که بگویم، من حتی با داشتن یک روسری، نمی‌خواهم با گفتمان رژیمی همراه شوم که از حجاب اجباری برای سلطه‌اش استفاده می‌کند.»

حجاب ابزاری برای خشونت

فریبا داودی مهاجر، روند بسیار دشوار و کشمکش‌های درونی و بیرونی خود را برای برداشتن حجاب بازگو می‌کند. او بالاخره می‌تواند خود را از همه‌ی قضاوت‌های فامیل، دوستان، خانواده و همسر برهاند و چادر و روسری را که برایش نماد تحقیر و حجاب اجباری بود کنار بگذارد: «واقعیت این است که من هم مثل خیلی از آدم‌های دیگر دارای محدودیت‌های مختلفی بودم، از جمله محدودیتی که در خانواده‌ام داشتم. نه از سوی خانواده‌ی پدری‌ام، بلکه از سوی خانواده‌ای که با آن زندگی می‌کردم.

آن نه تنها قضاوت بود که از نوع بدترین خشونت‌هایی است که به آدم می‌شود، بلکه اعمال خشونت هم به اشکال مختلف بود. یعنی شما در واقع به جایی می‌رسید که می‌بینید میزان حجاب شما میزانی می‌شود

برای این که به شما خشونت کنند یا نکنند، بگویند شما زن خوبی هستید یا زن بدی هستید. اینجاست که اتفاقاً می‌گویید، خب پس من یکسره رفع خشونت می‌کنم. اگر قرار است که حجاب من مبنایی شود که در خانه تحقیر شوم یا نشوم و یا به انواع مختلف تحت خشونت قرار بگیرم یا نگیرم، خب تصمیم می‌گیرم که از خودم رفع خشونت کنم.

حالا برای این که شما بتوانید از این چرخه درماندگی، کنده شوید و بیرون بیایید، خودش روندی جداگانه است تا این که بتوانید اعتماد به نفس لازم را پیدا کنید. البته بیان و گفتنش هم خیلی سخت است، برای این که ما ایرانی‌ها خیلی عادت ندارند، به خصوص زنان جامعه‌ی ما که بیایند و از خشونت درباره‌ی خودشان صحبت کنند. چون وقتی درباره‌ی خودشان صحبت می‌کنند، احساس تحقیر مضاعفی می‌کنند. من فکر می‌کنم این چیزی است که ما باید در جامعه بشکنیم و بگوییم که اگر ما درباره‌ی خودمان صحبت می‌کنیم، اصلاً به معنای تحقیر نیست. بلکه نوعی شجاعت است که شما بتوانید این قدرت پیدا کنید که بگویید با من هم چه رفتاری شد.»

پوشش زنان ربطی به حکومت ندارد

از فریبا داودی مهاجر می‌پرسم که آیا هنوز با همسرش زندگی می‌کند؟ پاسخ می‌دهد: «نه من با او زندگی نمی‌کنم.» از او می‌خواهم اگر ممکن است کمی شخصی‌تر صحبت کند، تا شاید راهی باز شود برای آن دسته از کسانی که می‌خواهند تجربیات مشابه‌شان را بازگو و تجربیات خودشان را با دیگران شریک شوند.

فریبا ادامه می‌دهد: «ممکن است به آنها گفته شود که بی‌هویت هستید یا پایتان رسیده به خارج از کشور، حجابتان را برداشته‌اید.

شاید هم این یک نقد باشد و شاید هم نقد درستی باشد. شاید واقعاً این حرف درست است که من می‌بایست این شجاعت را در داخل هم پیدا می‌کردم. ولی خب پیدا نکردم. باید به آن اعتراف کنم که من این شجاعت را در داخل نداشتم و به شدت در هراس این موضوع بودم. ولی در اولین فضایی که پیدا کردم، این اعتراض را نخست به خودم کردم که چرا نمی‌توانی از خودت این تحقیر را رفع کنی؟ چرا اجازه می‌دهی جنسیت و زنانگی و مدل پوشش و حجابت عاملی باشد برای این که تحت خشونت قرار بگیری؟ من وقتی اولین بار به ایرلند رفتم، در هفت، هشت، ده روز اول هم آنجا روسری داشتم.

یعنی باز فکر می‌کردم که ممکن است توی کوچه و خیابان کسی من را

ببیند و همان‌طور که گفتم مثلاً از من عکس بگیرد و بدهد دست نیروی انتظامی. مهم این است که شما در یک فضای، یک‌دفعه می‌توانید خودتان بشوید. من سال‌های سال بود که نشسته بودم و نگاه می‌کردم به همین عکس‌های معمولی که از خودم بود؛ از بچگی و از نوجوانی‌ام.

از عکس‌هایم سؤال می‌کردم که من کدامیک هستم؟ آیا آن من هستم، یا اینی که الان اینجا نشسته و برای این که در نظر همه آدم خوبی باشد، تن به هر چیزی می‌دهد؟ من دوستانی دارم که واقعاً از ترس همین قضاوت اجتماعی، صرف‌نظر از عقیده‌شان، حجاب دارند. چون من برای هرکس با هر پوششی که انتخاب می‌کند احترام قائلم. ولی به نظر من زنان باید در برابر استفاده از پوشش ظاهری‌شان برای سرکوب خودشان، بایستند. یعنی اصلاً ظاهر زن‌ها ربطی به مردهای جامعه‌ی ما و ربطی به حکومت ما ندارد.»